

آتش عشق در ادبیات عرفانی

بانگاهی به مصراع : آتش عشق است کاندر نی فتاد

محمد رضا پاشایی

در میان آثار ادب عرفانی کمتر شاعر عرفانی را سراغ داریم که از سوزش عشق و آتش عشق سخن نگفته و این وجد عارفانه سر تا پای او را فرا نگرفته باشد. از نظر مولانا به این دلیل که انسان از حقیقت خود جدا مانده و شور و شوق عشق در وجودش افتاده و او را به نوا واداشته است و آتش عشق همان شور عشق است که عاشق را می سوزاند. عطار می گوید:

متاز ای دل سوی دریای ناری
که می ترسم که تاب نار ناری
وجودت از نی و دارد نوایی

زنی هر دم نوایی نو بر آری
نیستانت ندارد تاب آتش
وگرچه تو زنی شهری بر آری

عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق، بلا واسطه. «عشق» در لغت به معنای چسبیدن و التصاق است به همین منظور گیاه پیچک را عشقه نیز گفته اند. اما در اصطلاح می توان گفت «العشق افراط فی المحبه».

آتش عشق تو در جان خوش تر است
دل ز عشقت آتش افشان خوش تر است
هر که خورد از جام عشقت قطره ای

تا قیامت مست و حیران خوش تر است
با دقت در برخی اصطلاحات عرفانی در می یابیم که برای وصول به حقیقت باید با آتش عشق، وجود خود را به فراموشی بسپاریم. خواجه عبد الله انصاری می گوید: آتش



عشق آن محبت شدید و افراط را می گویند که به چشم و جان و خمیر و قلب عاشق داخل می شود و به تمام قوایش مسلط می گردد و غیر از معشوق از دیده و قلب و زبان عاشق همه چیز را به کلی محو می کند. مولوی در این باره می گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ

عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

عشق لرزاند زمین را از گزاف

عشق مهم ترین رکن طریقت است و این مقام راتنها انسان کامل که مراتب تکامل را پیموده است درک می کند.

انسان کامل با ارشاد مرشد از طریق تصفیه و تجلیه و شهود از مراتب عبور می کند و از سرحد محسوس و معقول می گذرد و به تجلی اسماء الهی دست می یابد. افلاطون در

این باره معتقد است: «روح انسان در عالم مجردات قبل

از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است. پس در این دنیا چون

حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً آن را درک نموده، یاد می کند غم هجران به او دست می دهد و هوای عشق او را در برمی دارد. فریفته جهان می شود و مانند مرغی که در قفس است می خواهد به سوی او پرواز کند. عشق حقیقی مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علم وقتی می رسد که به حق واصل و به مشاهده ی جمال او نایل شود». اما مهم آن است که بدانیم عشق عالی و اکبر است که سرایت کننده در تمام ممکنات و موجودات هستی می باشد و اگر نبود...

ذات حق واجد تمام کمالات است و عاقل و معقول بالذات است عاشق و معشوق است و در این که محبت و عشق اساس زندگی و بقاء موجودات عالم است شکی نیست زیرا تمام حرکات و سکنات موجودات براساس علاقه است و عشق.

عشق را به حقیقی و مجازی تقسیم کرده اند. عشق مجازی در ابتدا محبت و هوا سپس علاقه و بعد وجد و عشق است که منشا آن هوا و حب مجازی است و پس از مرتبه عشق، شغف است که سوزاننده قلب است.

سوزش عشق مطلق مولانا در این بیت و ابیات پیشین تا اندازه ای است که چهره نی بودن انسان را که در آتش هجران می سوزد، به خوبی آشکار می کند. در شرح جامع مثنوی آمده است: عشق افراط در محبت است و نامربوط نیست که می گویند «عشق» ، براق سالکان و مرکب روندگان است هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صاف گرداند و سالک به صد چله آن مقدار سیر نتواند کرد





انسان قابل تصور نیست. همان طور که جسم، بدون روح قابل تصور نیست. عزیرالدین نسفی می گوید: بدان که هر چیز که در عالم کبیر، اثبات می کنند باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد تا آن سخن راست بود از جهت آن که عالم صغیر، نسخه و نمودار عالم کبیر است و هر چیز که در عالم کبیر است در عالم صغیر نمودار گشته است. سالکان طریق درباره ی انسان کامل سخنان بسیاری گفته اند وبا ذکر القابی پیرامون آن، او را درحکم اکسیر حیات و اکسیر اعظم بیان کرده اند. شاه نعمت الله ولی در این باره می گوید:

چیست انسان دیده بینا بود
جامع مجموعه اسماء بود
مجمع الطاف واسرار اله
آن ایاز بندگی پادشاه
اکنون می گوئیم اگر نی به ناله و حنین پرسوز و گداز می
افتد به خاطر آتش عشق است که موجب نوای غم انگیز
نی می شود. «عشق» درون انسان کامل را می سوزاند:

من ز جان جان شکایت می کنم
من نی ام شاکی، روایت می کنم
عشق در همه عالم وجود دارد اما هر موجودی به میزان
استعداد خود به جانب کمال در حرکت است همان طور
که می گوید: "هر کسی از ظن خود شد یار من". هستی
مطلق آن، همان عشق و حب ذاتی است که تمام عالم
را به ظهور رسانده است. ناله انسان از راز درونی او دور و
جدا نیست، آتشی است که دل شنونده را به سوز و گداز
می آورد و هستی اضافه او را می سوزاند از بین می برد.
پس بهتر است بگوئیم در مصراع «هر که این آتش ندارد،
نیست باد» دعای خیری بیش نیست و مراد این است که

که عاشق در یک طرفه العین کند».

«نی» در این مصراع بدون شک همان ساز بادی است که آن را با نفس و دمیدن می نوازند. وجود شباهتی که میان انسان و نی برقرار شده زیبایی خارق العاده ای به مثنوی معنوی بخشیده است نیکلسون می گوید: مراد ازنی، نشانه و کنایه ای از حسام الدین یا خود مولاناست که از روح الهی، آکنده شده و به وسیله ی آهنگ، آن را بیرون می ریزد. این استعاره مکرر در دیوان شمس و مثنوی آمده است.

اما شباهت میان نی و انسان این که، نی درونش خالی از غل و غش است و خالی از هر چیزی است اما پر از نغمات الهی و نفحات ربانی است.

این انسان کامل که می خواهد شرح درد اشتیاقش را بگوید خلاصه و زبده تمام هستی است. جهان، بدون





از این تشبیه زیبا و با دمیدن در آن نی، نی وجودش را به صدا در می آورد. واز گلویش نغمه های زیبا و موثر بیرون می دهد و شاید می خواهد بگوید من مثنوی را نمی سراپیم بلکه آتش عشق است کاندرا نی فتاد، من وسیله ای بیش نیستم و صاحب و نوازنده این نی و گوینده این سخنان باری تعالی است.

استاد محمدتقی جعفری می گوید: "انسان در نیستان، جایگاه اصلی خویش، با هم نوعان خود هم صدا بوده و جهانی پر از صفا و روحانیت را گذرانده است." این صفا و هم صدایی او را به اشتیاق بازگشت ترغیب می کند. هر کسی که او دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش و سخن آخر این که او ناله می کند و تمام تفکرها و تکاپوهایش فریادی برای رسیدن به حقیقت متعالی است.

خدا کند این آتش عشق در دل انسان ها افتاده و هستی اضافه آن ها را سوزانده و آن ها را مطهر و خالص نماید و دل آن ها را تخلیه نماید. پس از رسیدن به تخلیه که در اثر تخلیه و تجلیه ایجاد می شود، انسان واصل به حق می شود:

ای نای خوش نوای که دلدار و دلخوشی
دم می دهی تو گرم و دم سرد می کشی
خالیست اندرون تو از بند، لاجرم
خالی کننده دل و جان مشوشی...

درون آن، بندی نیست؛ برای هر کسی نقش محبوب او را ترسیم می کند، آتش درونش آتش عشق است و نغمه اش، نغمه عشق. در دم او نفحه ای از تبریز است. مولانا مثنوی را تقریباً طی چهارده سال به درخواست و تشویق حسام الدین سروده و خود را به «نی» تشبیه می کند و مقصود از نی، قلم و حقیقت محمدیه و چیز دیگری نیست. مولوی از مضامین اندک بهره فراوان می برد و با استفاده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- ۱ - انصاری، خواجه عبدالله، کشف الاسرار و عدّه الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت
- ۲ - انقروی، اسماعیل، شرح کبیر مثنوی، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده
- ۳ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه،
- ۴ - زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی
- ۵ - گولپینارلی، عبدالباقی، شرح مثنوی شریف،
- ۶ - مولوی، جلال الدین محمد، دیوان کبیر، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر
- ۷ - نسفی، عزیزالدین، انسان کامل
- ۸ - نیکلسون، رینولد، شرح مثنوی

